

بررسی تناسخ با نگاهی به فیلم

«بهار، تابستان، پاییز، زمستان و دوباره بهار»

سید مجتبی نریمانی

دانش‌پژوه گروه آموزشی ادب و هنر اسلامی

چکیده

در این نوشتار به تفکر بسیار قدیمی تناسخ که متعلق به هندوها است پرداخته شده است قائلان به این عقیده دلیلش را رسیدن به کمال مطلق می دانند و قائلند با تناسخ می توان پیشرفت کرد که مهم‌ترین رد این نظریه ممکن نبودن عقب‌گرد است. این مقاله به مناسبت صحنه ای موجود در فیلم «بهار، تابستان، پاییز، زمستان و دوباره بهار» که مروج عقیده تناسخ است نوشته شده است.

کلیدواژه‌ها: تناسخ، هندوئیسم، بودیسم، عقب‌گرد

پیشگفتار

در این مقاله سعی شده قسمتی از فیلم «بهار، تابستان، پاییز، زمستان و دوباره بهار» را مورد نقد محتوایی قرار دهیم. برای آشنایی بیشتر با فیلم ابتدا توضیحاتی در باره‌ی آن می آوریم.

معرفی فیلم «بهار، تابستان، پاییز، زمستان و دوباره بهار»

محصول مشترک: Germany, South Korea محصول سال: ۲۰۰۳ (اولین عرضه در August 14)

ژانر: درام

با کارگردانی و فیلمنامه نویسی: Ki-duk Kim^۱

بازیگران:

Old Monk (as Young-soo Oh)	در نقش	<u>Yeong-su Oh</u>
Adult Monk	در نقش	<u>Ki-duk Kim</u>
Young Adult Monk	در نقش	<u>Young-min Kim</u>
Boy Monk	در نقش	<u>Jae-kyeong Seo</u>
The Girl	در نقش	<u>Yeo-jin Ha</u>

^۱ کیم کای دوک در ۲۰ دسامبر ۱۹۶۰ در شهر بونکھوا (bong hwa) در استان کیونگ سانگ (kyong sang) در کره جنوبی به دنیا آمد. او دوره‌ی زیبایی‌شناسی رشته‌ی هنر را در سال ۱۹۹۰ - ۱۹۹۲ در پاریس گذراند. در سال ۲۰۰۴ موفق به گرفتن جایزه بهترین کارگردان در دو جشنواره مختلف با دو فیلم خود شد. یکی در جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم برلین به نام «دختر سامورایی» (samaritan girl) و دیگری در جشنواره فیلم ونیز به خاطر فیلم «3 iron».

Child Monk	در نقش	<u>Jong-ho Kim</u>
The Girl's Mother	در نقش	<u>Jung-young Kim</u>
Detective Ji	در نقش	Dae-han Ji
Detective Choi	در نقش	Min Choi
The Baby's Mother	در نقش	<u>Ji-a Park</u>
The Baby	در نقش	<u>Min-Young Song</u>
		<u>Ji-woong Park</u> : آهنگساز

این فیلم با نام‌های زیر نیز شناخته می‌شود:

- بهار، تابستان، پاییز، زمستان و دوباره بهار (فارسی)

-Spring, Summer, Fall, Winter... and Spring (International: English title).

-Spring, Summer, Autumn, Winter... and Spring (Australia).

-Frühling, Sommer, Herbst, Winter... und Frühling (Germany).

در بخشی از فیلم عقیده و تفکر هندوئیسم که تناسخ است، مورد تأیید قرار گرفته است. کارگردان آن قسمت را این گونه به نمایش می‌گذارد:

راهب پیر در تابستان وقتی می‌خواهد قایق را به سوی خودش بکشد، از یک خروس استفاده می‌کند. اما در فصل پاییز برای کشیدن قایقی که توسط دو کارآگاه برای بردن آن جوان استفاده شده است، از نیروی چشم استفاده می‌کند و این تصویر یک کمال است و کمال مساوی رفتن به یک ساحت دیگر. همین نشان است که باید در سکانس بعد برود و در اینجا یک فضای اسطوره‌ای درست می‌کند و لباسش را در مکان عبادت می‌گذارد. سپس قایقی پر از چوب آماده می‌کند؛ قایقی که در تمام ادیان نماد گسیل روح است به ساحت دیگر. یک مرگ ققنوس‌وار را نیز مشاهده می‌کنیم که روی چوب‌ها می‌نشیند و خود را به آتش می‌کشد تا کامل می‌سوزد و هیچ حرکتی را انجام نمی‌دهد¹ و خاکسترش در آب می‌ریزد. هنگامی که این مرگ رخ می‌دهد، خیزش یک مار را در آب ملاحظه می‌کنیم که از زیر همان قایق بیرون می‌آید و بعد این مار دائم در صحنه‌های دیگر تکرار می‌شود. گویا این مار همان استاد است که بعد از مرگ خود در جسم دیگری حلول کرده است و به داخل معبد استاد می‌رود و بر روی لباس‌های استاد این طرف و آن طرف می‌رود. کارگردان چندین بار روی مار تأکید می‌کند و این مار تجسم دالائی لاما² است.

¹. این اتفاق در واقع هم افتاده است، چنان که راهبان بودیسم در خیابان‌های ویتنام در شعله‌های آتش سوختند بدون اینکه هیچ حرکتی را انجام دهند (نقد فیلم بهار، تابستان، پاییز و زمستان و دوباره بهار؛ برگرفته از نقد دکتر اکبر عالمی).

² Dalai Lama.

در این بخش از فیلم، کارگردان سعی می کند این تفکر را به مخاطب خود منتقل کند و او را تحت تأثیر قرار دهد. لازم است برای رد این تفکر قدیمی به این بحث از ریشه پرداخته شود و مورد بررسی قرار بگیرد تا بطلان آن واضح گردد.

مقدمه

در این مقاله سعی شده یکی از افکار قدیمی به نام تناسخ مورد بررسی قرار گیرد. این تفکر که از هندوئیسم و بودیسم آغاز شده است، تقریباً قدمتی ۴۰۰۰ تا ۶۰۰۰ ساله دارد.

تناسخ امروزه هم یکی از مهم ترین تفکرات موجود در دنیا است که حدود ۹۰۰ میلیون معتقد به این تفکر در دنیا وجود دارد. در این مقاله سعی شده که این نظریه را شرح داده و با ادله محکم، اشتباه بودن این تفکر را ثابت کنیم.

این تفکر از هند آغاز شد و به سرعت در جهان پخش شد. حتی در دین های دیگر هم نفوذ کرد؛ مثلاً در اسلام فرقه‌ی تناسخیه^۱ تنها فرقه‌ای بود که به این تفکر روی آورد البته در روایات مختلف، این گروه کافر خوانده شده‌اند؛ چون نتیجه‌ی این تفکر انکار معاد است که ان شاء الله آن را توضیح خواهیم داد.

معتقدان به تناسخ قائلند آنگاه که انسان می‌میرد، روح او به جای انتقال به نشئه‌ی دیگر (برزخ)، باز به این جهان بازمی‌گردد و بار دیگر زندگی را از نو شروع می‌کند و واقعیت *مَثَلِ* معروف «روز از نو و روزی از نو» تجسم پیدا می‌کند که انسان باز هم به این دنیا باز می‌گردد.

به همین سبب هندوهایی مقیم کشورهای غربی پیدا می‌شوند که هنوز از حشره‌کش استفاده نمی‌کنند، البته نه برای حفظ محیط زیست و حفظ لایه‌ی اوزون، بلکه از آن رو که مبادا روح یکی از اقوام و یا رفیقشان را که در قالب یک سوسک تجسد یافته، آزار دهند!

این نظریه بیش از آنکه یک اعتقاد باشد، می‌تواند اهرمی محکم در دست ثروتمندان و جهان‌خواران باشد که عزت و رفاه خود را معلول پارسایی دوران دیرینه قلمداد کنند و بدبختی و بخت برگشتگی بیچارگان را نتیجه زشتکاری‌های آنان در زندگی‌های قبلی بدانند و از این طریق، بر دیگ خشم فروزان و جوشان توده‌ها که پیوسته خواستار انقلاب و پرخاشگری ضد مرفهان و مستکبران می‌باشند، آب سرد بریزند و همه را خاموش نمایند.

باید چنین اندیشه‌هایی را در خدمت مستکبران و غارتگران بدانیم، نه آیین‌های منزّه از جانب خدا. شاید به خاطر این انگیزه بوده است که اندیشه‌ی تناسخ در سرزمین‌هایی مانند هند رشد نموده که از نظر بدبختی و

۱. نقد فیلم بهار، تابستان، پاییز و زمستان و دوباره بهار؛ برگرفته از نقد دکتر حسن بلخاری (سینما ماوراء، ۲۰ خرداد ۱۳۸۶).

۲. *تذکره اهل بیت*، ج ۱، ص ۱۶۹.

گسترش فاصله طبقاتی وحشت زا و هولناک می‌باشد. به طور مسلم، صاحبان زر و زور برای توجیه کارهای خود و برای فرو نشانیدن خشم ملت‌های گرسنه و برهنه به چنین حرفی پناه می‌بردند و رفاه خود و بدبختی و سیه‌روزی همسایه دیوار به دیوار را از این طریق توجیه می‌نمودند، تا آن هندی بیچاره به جای فکر برای رهایی از این زندگی اسف بار و اخذ حق خود بر زندگی قبلی خود تأسف ورزد و با خود بگوید چرا من در هزاران سال پیش در این جهان که زندگی می‌کردم، چنین و چنان کرده‌ام و خوب نبوده‌ام که اکنون این گونه باید زندگی کنم. خوشا به حال آن خواجگان که خوب بوده‌اند و اکنون میوه نیکوکاری خود را می‌چینند و از آن استفاده می‌کنند، بدون آنکه به کسی ستمی بنمایند.

به نظر می‌رسد چنین اصلی، درست در خدمت ستمگران زورگو بوده است که متأسفانه در سرزمین هند رشد و نمو یافته است. در هر حال، ما در این جا با تشریح این نظریه، باطل بودن آن را آشکار خواهیم کرد.

فصل اول: خاستگاه نظریه ی تناسخ

این تفکر توسط دو مذهب هندوئیسم و بودیسم آغاز شد که برای آشنایی با این دو دین توضیحاتی می‌دهیم.

هندوئیسم و یا هندوئی^۱

هندوئیسم یکی از قدیمی ترین دین هاست که ۲۵۰۰ تا ۴۰۰۰ سال پیش از میلاد، از تمدن ایندوس برخاسته است و اکنون بالغ بر ۹۰۰ میلیون هندو از آن پیروی می‌کنند. هندوئیسم دین خدایان است که اساس آن اعتقاد بر یگانگی هر چیز است. این کلیت، برهمن نامیده می‌شود. هندوها معتقدند هدف از زندگی این است که ما درک کنیم که بخشی از خدا هستیم که می‌توانیم این سطح حیات را ترک کرده، به خدا بازگردیم. این آگاهی حقیقی فقط با ورود به چرخه «تولد، مرگ و زندگی» که سمسره^۲ خوانده می‌شود امکان‌پذیر است. موفقیت هرکس در این راه با مقدار اعمال خوب و بدش^۳ ارزیابی شده و تعیین کننده ی تناسخ بعدی اوست. خدمت به

^۱. Hinduism.

^۲. Samsara.

^۳. Karma.

دیگران، قربانی کردن و رقص^۱ و حتی غذا خوردن^۲ موجب ارتقای درجه و تولد دوباره ی فرد در درجه ی بالاتر می شود و انجام اعمال بد، او را به سطح پایین تر یا حتی به سطح یک حیوان تنزل می دهد.^۳ در مذهب هندو تمام کارها و اعمال مثل کارهای هنری، علمی، سنتی، سیاسی و اجتماعی، وسیله ای هستند برای رسیدن به رستگاری. به همین دلیل، یک هندوی کامل، کارهای خود را با نیتی پاک و والا به درست ترین شکل ممکن انجام می دهد.

بودیسم و یا بودایی^۴

دین بودا برخاسته از آموزش های سیدارتا گوتاما^۵ است که ۵۵۳ سال پیش از میلاد به شکوفایی رسید و بودا نام گرفت. بودا به خلاف بیشتر پارسایان، طبعی طنزآمیز داشت و بر این باور بود که ورود در مباحث مابعدالطبیعه بدون مزاح، نشان بی ذوقی است. گفتارهایش به شکل پرسش های سقراطی، تمثیل های اخلاقی، مناظره های مؤدبانه یا سخنان کوتاه بود. مراد از آن این بود که تعالیمش را به صورت اختصار، آسان، و نظم در آورد. بودا معتقد بود که زندگی رنج است و برای فرار از این رنج، خودکشی هم فایده ندارد؛ چون بار دیگر انسان باز می - گردد و باید راه درست را برای فرار از آن پیدا کرد و آن معیشت درست است.^۶

^۱. رقص نیز جزئی از آیین هندوست. شیوا معتقد بوده است که تمامی کائنات همواره در حال رقص جاودانه ای هستند. یک رقص با ایمان هنگام انجام این حرکات به حالت خلسه رفته، به آرامش دست می یابد.

^۲. مذهب هندو دستوراتی خاص در مورد غذای هندوان دارد. هندوان معتقدند که افراط در خوردن غذا سبب تبلی جسم و انحطاط فکر می شود. غذای هندوان غالباً شیر گاو، برنج، جو، گندم، لوبیا، خردل، نارگیل، دانه های نباتی، انواع میوه و آجیل است.

^۳. اعتقاد به تناسخ روح به این دلیل است که هندوان می گویند، انسان در طول یک عمر کوتاه، نمی تواند به رستگاری و شعور الهی دست یابد و برای همین هر کسی سلسله ای از چند زندگانی دارد و در هر زندگی بر حسب کارهای زندگی قبلی به قالبی در می آید؛ گاهی در قالب انسان و خدایان و گاهی در قالب حیوان و گیاه و آنقدر به این تناسخ ادامه می دهد تا به حقیقت مطلق الهی پی برده، رستگار شود.

^۴. Buddhism.

^۵. Siddhartha Gautama.

^۶. بودا مفهوم معیشت را در پنج چیز می دانست:

۱- خودداری از کشتن هر موجود زنده؛ چون به همان اندازه که شما حق حیات دارید، او هم حق حیات دارد. در این فیلم، پسر تحت تعلیم پس از اینکه یک سری حیوانات را می کشد، به وسیله عمل و حرف بودا می فهمد که کشتن هر موجود زنده ای مشکل دارد و این کشتن، باعث می شود که قلب انسان از حالت طبیعی خود خارج شود. ۲- خودداری از برداشتن چیزی که به شخص داده نشده است. ۳- خودداری از دروغ گفتن. ۴- خودداری از مصرف نوشابه های مست کننده که بی خبری می آورد. ۵- خودداری از زندگی غیر قدس.

او سیاق میانه روی را جایگزین ریاضت‌های شدید جسمی یا دنیاپرستی و خوش‌گذرانی زیاد کرد. سال‌ها پس از مرگ بودا، آموخته‌های او به رشته‌ی تحریر درآمد و تریپی تاکا^۱ نام گرفت. بودایی‌ها به اصل تناسخ روح و چرخه‌ی حیات معتقدند؛ بدین صورت که هر کس روند تولد، زندگی و مرگ را می‌پیماید. پس از این چرخه، اگر فرد وابستگی خود را به جسم و علائق آن رها کند می‌تواند نیروانا^۲ را کسب کند. در تناسخ‌های محدود برای رسیدن به نیروانا، سیر و سلوکی لازم است. این گروه معتقدند چهار مرحله زیر برای رسیدن به «فنا»^۳ ضروری است:

۱- مرحله مریدی که سالک در این مرتبه باید آنچه شرط طلب است، به جا آورد و تابع صرف مرشد و برهمن گردد.

در این فیلم کارگردان هم به آن می‌پردازد که در ابتدای آن یک بچه است که مرید یک راهب است و در این بخش به او مطالب مورد نیاز برای سلوک را آموزش می‌دهد. در قسمت بهار به این مرحله پرداخته شده است. ۲- پس از مدتی اقدام به زناشویی کند.

در این فیلم مرحله دوم زندگی انسان را که همان تابستان است، نشان می‌دهد. در این قسمت پسر برای جمع آوری دارو به بیرون از محوطه می‌رود. در آنجا مادر و دختری را می‌بیند که به سوی معبد می‌روند. در همین لحظه کارگردان به دو مار که با هم در آمیخته شده‌اند، کات می‌کند و آن پسر را تحریک می‌کند. بعد راهب عاشق آن دختری که برای شفا گرفتن با مادرش به معبد آمده است، می‌شود و صومعه و معبد را رها می‌کند و برای ازدواج با او به میان جامعه می‌رود و با او ازدواج می‌کند.

۳- پس از آن خانه و کاشانه را ترک گفته و دور از شهر و اجتماع، در بیابان‌ها و جنگل‌ها زاهدانه زندگی می‌کند و به ریاضت می‌پردازد.

مرحله سوم در فیلم با عنوان پاییز مطرح می‌شود. در این قسمت، راهبی که به شهر رفته و ازدواج کرده، دوباره به صومعه بازمی‌گردد و به ریاضت (برای پاک شدن از گناهان قبل خود) روی می‌آورد. در چند صحنه از فیلم این ریاضت را می‌بینیم: اول آنکه استاد با دم گریه در ایوان^۴ کلماتی را می‌نویسد. بعد به شاگرد خود می‌گوید:

1. Tripitaka.

2. Nirvana.

۳. جایی که هیچ چیز وجود ندارد (برای مطالعه بیشتر به کتاب ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، ج ۱، ص ۷۵ به بعد مراجعه شود).

۴. این را در ایوان می‌نویسد؛ چون از نظر معماری مقدس ایوان به معنای محل تجلی آنچه هست، می‌باشد. (نقد فیلم بهار، تابستان، ... از نقد دکتر حسن بلخاری (سینما ماوراء، ۲۰ خرداد ۱۳۸۶).

بیا اینها را بکن و با کندن خشم را از خود دور کن. یا در جایی دیگر می بینیم که پسر یک سنگ به کمر خود بسته است و با مجسمه بودا و به سختی به بالای کوه می رود تا اینکه بتواند گناهان خود را پاک کند.

۴- مرحله ی نیروانا و از خود بی خود شدن است که سالک در این مرحله به مقام برهمنی می رسد و مانند دوره-گردان خانه به دوش به ارشاد و هدایت مردم همت می گمارد.

در مرحله آخر، شاگرد با گذشت از این چهار مرحله زندگی به مرحله ی رهبانیت رسیده است و خود او در این مرحله دست گیر یک بچه دیگر می شود و دوباره همین اتفاقها تکرار می شود.

حال اگر شخصی توانست به نیروانا برسد، خداوند به او هشت چیز می بخشد:

- ۱- لطافت جسمی، به طوری که از چشمها می تواند پنهان شود.
- ۲- تخفیف و تحقیر بدن.

در این فیلم هم همین گونه است و هیچ یک از افراد اسمی ندارند و بدون نام هستند و به این وسیله تخفیف را نشان می دهد.

- ۳- بزرگ داشتن روح.
- ۴- هر اراده ای بکند، انجام می دهد.

این مطلب هم در چند صحنه از فیلم مشاهده می شود؛ مثل آنجایی که پلیس به دنبال شاگرد راهب می آید و در وقت بازگشت، پلیس هرچه پارو می زند، قایق حرکتی ندارد و بعد دو باره اجازه حرکت را به قایق می دهد. یا در صحنه ی دیگر، بعد از آنکه قایق بدون اینکه اصلاً پارو زنی داشته باشد، به سوی خانه ی استاد در میان آب باز می گردد و از نیروی چشم خود استفاده می کند.

- ۵- هرچه بخواهد، می داند.
- ۶- به ریاست هر فرقه ای که بخواهد می رسد.
- ۷- آنهایی که تحت ریاست اویند، کاملاً مطیع می شوند.
- ۸- قادر به طی الارض خواهد بود.

وقتی سالک بر این امور توانا شد، از آنها بی نیاز شده، تدریجاً به مطلوب می رسد و در پایان سلوک، از زمان مجرد گشته، به عالم بعد صعود می کند.

چنانکه در فیلم مشاهده می شود، استاد باز هم به این چرخه ی حیات به صورت مار باز می گردد تا دوباره دست گیری بکند. از اینجا می توان حدس زد که کارگردان معتقد به تناسخ نامحدود است.

بعداً بودا به سه گروه تقسیم شد:

۱. مه‌ایانا^۱ یعنی چرخ بزرگ: آیین شمالی که در چین رواج دارد. این شعبه از آیین بودا با طیف‌هایی از اعتقادات و سنن کنفوسیوس و لائوتسه در چین و شیتو در ژاپن در آمیخته است. یکی از آداب آن که به سانسکریت «دهیانا»^۲ (یعنی تأمل)، به چینی «چان»^۳ و به ژاپنی «ژن»^۴ خوانده می‌شود، شهرت جهانی دارد. در این فیلم بنیان‌ها و مفاهیم «ژن» را می‌بینیم؛ مثلاً در قسمت بهار اول آن، گریه‌های منقلب‌کننده بچه را می‌بینیم (چون راهب به او گفته: اگر یکی از اینها مرده باشد، این سنگ را باید تا آخر عمر روی قلب نگاه دارد و بعد می‌بیند که همه‌ی حیوانات به جز قورباغه مرده‌اند). بلافاصله چشمه جوشان را می‌بینیم که در ابتدا فکر می‌کنیم که قصد کارگردان نشان دادن اشک طبیعت است، ولی وقتی که به کتاب تقدیرات آنها رجوع می‌کنیم می‌فهمیم که آن کوه نماد سکون است و آن چشمه یک جوان خام و بی تجربه را نشان می‌دهد و بعد از آن وارد تابستان می‌شود که اینها همه در قوانین ژن نشان‌گر این است که این جوان وارد جنون جوانی می‌شود.^۵

۲. هینایانا^۶ یعنی چرخ کوچک. آیین جنوبی که در سریلانکا (سیلان) و کشورهای جنوب شرق آسیا مشاهده می‌شود. پیروان چرخ کوچک آیین خود را تراوادا^۷، یعنی آیین نیاکان و بزرگان می‌خوانند و کتب دینی آنان به زبان پالی است.

۳. وجریانا^۸ یعنی چرخ الماس. این فرقه در تبت وجود دارد و آیین بودا را با سحر و کهنات در آمیخته و تشکیلاتی نیرومند برای خود پدید آورده است. آیین مذکور لامائیس^۹ نیز خوانده می‌شود. تناسخ هنوز هم در هند امروز، نه فقط میان هندوها و متعصبان‌شان بلکه سیک‌ها باشند، که در میان پیروان سایر ادیان، یک باور بومی است؛ بنابراین، در این دو دین تناسخ جایگاهی ویژه دارد.

مفهوم شناسی

تناسخ از نظر لغت

ابتدا باید تناسخ را از نظر لغت بررسی کنیم:

1. Mahayana.

2. Dhyana.

3. Chang.

4. Zen.

۵. نقد فیلم بهار، تابستان، پاییز و زمستان و دوباره بهار؛ برگرفته از نقد دکتر حسن بلخاری (سینما ماوراء، ۲۰ خرداد ۱۳۸۶).

6. Hinayana.

7. Theravada.

8. Vajrayana.

9. Lamaism.

تناسخ از ریشه «نسخ» گرفته شده و از دیدگاه اهل لغت درباره‌ی این واژه، چنین بر می‌آید که از آن، چهار خصوصیت استفاده می‌شود:

- ۱ - تحوّل و انتقال^۱
- ۲ - تعاقب دو پدیده که یکی جانشین دیگری گردد؛ چنان‌که در آیه شریفه دارد: (ما ننسخ من آیه او ننسها نأت بخیر منها او مثلها)^۲ که مراد از نسخ در اینجا جانشینی یک حکم به جای حکم دیگری است.^۳
- ۳- از دیگری نقل کردن.^۴
- ۴ - رونویسی کردن.^۵

تناسخ از نظر اصطلاح

تناسخ در اصطلاح چنین تعریف شده است:

آنگاه که انسان می‌میرد، روح او به جای انتقال به نشئه‌ی دیگر، باز به این جهان باز می‌گردد و در این بازگشت، نفس برای خود بدنی دیگر ایجاد می‌کند.^۶ بعضی اضافه کرده‌اند این بدن که ما از آن به جسم تعبیر کردیم، گاهی نبات است، گاهی حیوان و گاهی انسان.^۷

اقسام تناسخ

از طرف قائلان به تناسخ سه نظریه مطرح است:

- ۱ - تناسخ نامحدود (این نظریه دقیقاً مخالف وجود معاد است).
- ۲ - تناسخ محدود به صورت صعودی (از پست‌ترین چیز شروع می‌شود تا به کمال حقیقی برسد).
- ۳ - تناسخ محدود به صورت نزولی (باید از نظر حکمت عملی و علمی به کمال برسند تا به عالم بعد باز گردند).

۱ - تناسخ نامحدود (مطلق)

مقصود از آن این است که نفس همه انسان‌ها، پیوسته در همه‌ی زمان‌ها از بدنی به بدن دیگر منتقل می‌شود. برای این انتقال از نظر افراد و از نظر زمان، محدودیتی وجود ندارد، یعنی نفس تمام انسان‌ها در تمام زمان‌ها به

^۱ . علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۴ / ۲۲۷ .

^۲ . بقره ۱۰۶/۱ .

^۳ . علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ۱۴/۲۲۴۵۷ .

^۴ . همان .

^۵ . همان .

^۶ . علامه حلی، شرح التجرید، تحقیق آملی، ص ۲۸۶ .

^۷ . ابن سبئ، الامم والناس، ۹ / ۵ .

هنگام مرگ، دستخوش انتقال از بدنی به بدن دیگر می‌باشد و اگر معادی هست جز بازگشت به این دنیا آن هم به این صورت، چیز دیگری نیست. چون این انتقال از نظر افراد و از نظر زمان، گسترش کامل دارد، از آن به تناسخ نامحدود یا مطلق تعبیر نمودیم.^۱

۲- تناسخ محدود به شکل صعودی

این نظریه بر دو پایه استوار است:

الف) از میان تمام اجسام، نبات آمادگی و استعداد بیشتری برای دریافت فیض حیات دارد.

ب) مزاج انسانی برای دریافت حیات برتر، بیش از نبات شایستگی دارد. او شایسته دریافت حیاتی است که مراتب نباتی و حیوانی را پشت سر گذاشته باشد. به خاطر حفظ این دواصل (آمادگی بیشتر در نبات و شایستگی بیشتر در انسان)، فیض الهی که همان حیات و نفس است، نخست به نبات تعلق می‌گیرد و پس از سیر تکاملی خود به مرتبه نزدیک به حیوان ظاهر می‌شود. آنگاه به عالم جانوران گام می‌نهد و پس از تکامل و وصول به مرتبه میمون، با یک جهش به انسان تعلق می‌گیرد و به حرکت استکمالی خود ادامه می‌دهد تا از نازل-ترین درجه به مرتبه کمال نائل گردد.^۲

۳- تناسخ محدود به شکل نزولی

قائلان به چنین تناسخی معتقدند، انسان‌هایی که از نظر علم و عمل و حکمت نظری و عملی، در سطح بالاتری قرار گرفته‌اند، به هنگام مرگ، بار دیگر به این جهان باز نمی‌گردند، بلکه به جهان مجردات و مفارقات (از ماده و آثار آن) می‌پیوندند و برای بازگشت آنان پس از کمال، به این جهان وجهی نیست. ولی آن گروه که از نظر حکمت عملی و علمی در درجه پایین قرار دارند و نفس آنان آینه معقولات نبوده و در مرتبه‌ی «تخلیه نفس» از رذائل توفیق کاملی به دست نیاورده‌اند، برای تکمیل در هر دو قلمرو (نظری و عملی) بار دیگر به این جهان باز می‌گردند، تا آنجا که از هر دو جنبه به کمال برسند و پس از کمال به عالم نور می‌پیوندند.

تا اینجا با علل و صاحبان این تفکر آشنا شدیم. و در ادامه اشتباه بودن این تفکر را بیان می‌کنیم.

فصل دوم: اشکالات نظریه تناسخ

در این فصل نقدهای عقلی و نقلی بر نظریه ی تناسخ را بیان می‌کنیم.

نقد های نقلی

۱- عدم یادآوری جسم قبلی

^۱ شرح حکمة الاشراق، به اهتمام عبدالله نورانی و مهدی محقق، ص ۴۷۶.

^۲ -۱- ملا محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۹۳-۲۹۴.

اگر ارواح ما قبل از حلول در این اجساد در اجساد دیگر بوده‌اند، باید الآن در ذهن ما باشد که قبلاً در چه جسدی بوده‌ایم، حال آنکه ما اصلاً چیزی را به یاد نمی‌آوریم و این، دلیل بطلان نظریه‌ی تناسخ است.^۱

۲- بازگشت ممکن نیست

جای تردید نیست که میان روح و بدن مادی، یک نوع ارتباط و همبستگی شدید وجود دارد که می‌توان از آن به «الف‌ت طبیعی» تعبیر کرد.

به موجب قانون تکامل که در سراسر عالم حکم فرماست، جسم و جان به تناسب یکدیگر، به سوی کمال در حرکت‌ند. به مقتضای همین سنخیت و تناسب است که روح در هنگام تعلق به بدن جنینی خود، در مرحله آمادگی و وضعیت بسیار ناقصی قرار دارد و به همراه رشد جسمانی، تدریجاً به سوی کمال پیش می‌رود. به همین سبب، درجه‌ی شعور و میزان عقل از اوان کودکی تا پیری اختلاف محسوس و شدت و ضعف دارد و هر چه عمر بیشتر شود، عقل انسان کامل‌تر می‌شود.

بنابراین، آیا امکان دارد روح کمال یافته یک انسان عقب‌گرد کند و تمام کمالات و اندوخته‌های علمی و صفات انسانی را - در حالی که با جانش آمیخته شده و جزو ذاتش گردیده - از دست بدهد تا بتواند با پیکر کودکی ارتباط برقرار کرده و دوباره به همراه آن جسم ناقص، رشد کند؟ آیا این‌گونه حرکت ارتجاعی و ضد تکاملی در نظام طبیعی امکان دارد؟

قطعاً جواب منفی است؛ زیرا در قانون تکامل، عقب‌گرد وجود ندارد، بلکه پیشرفت بیشتر و کمال زیادتر وجود دارد. بنابر این، اصل تناسب و تکامل ایجاب می‌کند که روح تکامل یافته - با حفظ کمالات - نتواند به کالبد ناقصی - که در مرتبه‌ی جنینی قرار دارد و از شعور حیوانی بهره‌مند نیست - تعلق بگیرد، مگر آنکه از تمام خاطرات و آموخته‌ها و آفرینش‌های فکری دست بشوید و انحطاط پیدا کند، ولی همان‌گونه که گفتیم، چنین بازگشتی (از کمال به نقص و از مرحله فعلیت به قوه) از نظر علم و فلسفه امکان‌پذیر نیست؛ زیرا خاطرات زندگی و اطلاعات علمی، در اعماق روان انسان رسوخ و تمرکز زوال‌ناپذیری پیدا کرده است.

باید افزود، روح با دستاوردهای خود یک نوع وحدت طبیعی دارد؛ مانند الکتریسیته که در اعماق سنگ است و جداشدنی نیست. این گفته بدان می‌ماند که معتقد باشیم که یک درخت تکامل یافته و با ثمر، ناگهان - بافرارسیدن فصل زمستان - به عقب برگردد، تا جایی که به صورت اولیه که نهالی نارس و یا سبزه‌ای بیش نبوده، درآید! در حالی که علم و عقل چنین فرضیه‌ی دور از عقلی را رد می‌کند. با این برهان، تناسخ در تمام

^۱ علامه مجلسی، بحال الأرواح، ۲۷۱ / ۵.

صورت‌ها و اقسام آن رد می‌شود. موهوم بودن این باور به قدری روشن است که هیچ متفکری با این دلایل آن را نمی‌پذیرد.^۱

نقدهای عقلی

۱. ازدیاد جمعیت بشر

تجربه و آمار ثابت کرده است که شمار افراد بشر در آغاز خلقت، به این مقدار نبوده، بلکه به تدریج و از طریق تولید مثل، جمعیت انسان‌ها به طور سرسام‌آوری رو به ازدیاد نهاده است. طبق محاسباتی که به عمل آمده، تعداد مردگان در حال طبیعی به اندازه یک سوم تولد نوزادان است. آمار افرادی که متولد می‌شوند، به مراتب از مردگان بیشتر است. به همین جهت، نسل بشر پیوسته رو به افزایش است.^۲

۲. مرگ‌های غیرطبیعی

ممکن است در اثر وقوع پاره‌ای از حوادث، مانند جنگ، زمین لرزه، طوفان، سیل و بیماری‌های خطرناک، یک باره و ناگهانی میلیون‌ها نفر نابود گردند، در حالی که نوزادان به مقدار مردگان نباشند. در این صورت باید روان‌های دور از بدن برای مدت طولانی سرگردان و حیران بمانند! این موضوع را «تعطیل ارواح» می‌نامند که حتی پیروان تناسخ به آن اعتقاد ندارند؛ زیرا آنان طبق مبانی عقیدتی خود چنین امری را محال می‌دانند. از سویی دیگر، برای هر متفکری روشن است که در هیچ زمانی میان تعداد مردگان و شمار نوزادها مساوات برقرار نشده و نخواهد شد، بلکه به طور طبیعی نوزادان بیشتر از افرادی هستند که می‌میرند. به همین سبب، جمعیت دنیا رو به ازدیاد است، حتی پیش‌بینی می‌شود که اگر جنگ سوم جهانی شروع نشود، ممکن است زمین گنجایش افراد بشر را نداشته باشد. با این دو مطلب اساس پندار تناسخی‌ها از بین می‌رود، زیرا طبق عقیده‌ی آنها افراد بشر از نظر مرگ و ولادت باید مساوی باشند، تا روح مرده به بدن نوزادی تعلق گیرد! و تا وقتی که مرگی صورت نگیرد، ولادتی تحقق پیدا نمی‌کند. طبق این مسلک تعداد افراد بشر از آغاز آفرینش تا انقراض عالم باید یکسان باشد، زیرا روح همواره در حال خلع و اُبس (برهنگی و پوشش) است! این پندار بر خلاف وجدان و واقع است؛ زیرا هر فرد - با اندکی توجه - درک می‌کند که نسل آدمی پیوسته رو به ازدیاد است و اگر پس از پایان جنگ جهانی دوم آمارگیری شود، خواهیم دید جمعیت بشر افزایش یافته است.^۳

فصل سوم: تناسخ از نظر اسلام

^۱ علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۶ / ۲۷۱.

^۲ اصغر بهمنی، رجعت از دیدگاه متکلمان برجسته شیعی و رابطه‌ی آن با تناسخ، ص ۲۷۸.

^۳ دیدگاه‌های مختلف درباره معاد، ص

تناسخ از نظر اسلام حقیقی کاملاً مردود است. روایات و آیات فراوانی وجود دارد که این نظریه را باطل می‌داند و اسلام با این تفکر در روایات به سختی برخورد کرده است که به ذکر آن می‌پردازیم. شگفت آنکه عده‌ای از مسلمانان هم به این اعتقاد گرویده‌اند و شگفت‌آورتر آنکه از قرآن هم دلیل آورده‌اند، ولی اصل این نظر را از هندوها گرفته‌اند که ان‌شاء الله به این بحث می‌پردازیم. در آیین اسلام عده‌ای به این تفکر گرویده‌اند^۱ که در بین علما در تعداد آنها اختلاف است.^۲

دلایل تناسخیه از آیات قرآن مجید

آیه‌ی نخست: «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ»^۳ «هر بار که پوست بدن آنها می‌سوزد، ماده سوخته را به پوست تازه‌ای مبدل می‌سازیم، تا عذاب را بچشند. با ذوب شدن پوست قبلی پوست تازه‌ای جایگزین می‌شود».

اینان معتقدند که این آیه در واقع، حلول روح از جسمی در جسم دیگری را بیان می‌کند.

جواب از آیه‌ی نخست

اشتباه این گروه واضح است و در پاسخ باید گفت، این آیه فقط در خصوص پوست دوزخیان وارد شده است که پس از سوختن آن، پوست تازه‌ای روییده می‌شود و با همان مواد سوخته شده، تبدیل به پوست تازه می‌شود. در این صورت، روح انسان به بدن دیگری منتقل نشده است. از حُسن اتفاق ابن‌ابی‌العوجاء همین پرسش را از امام صادق «علیه السلام» کرد که اگر پوست آنها جدید است، از بدن مجرم نخواهد بود. پس چگونه می‌سوزد؟ امام صادق «علیه السلام» فرمود: «هِيَ هِيَ وَهِيَ غَيْرُهَا...»؛ «می‌توان گفت پوست جدید مربوط به خود مجرم است، ولی همان پوست قبل نیست و مثال زدند به خشت گلی که وقتی خرد می‌شود دوباره آن را در قالبی می‌ریزند که خشت دگر شود». در هر صورت بدن گناهکار عوض نشده و از همان بدن، پوست جدید روییده است.

دومین و سومین آیه مورد تمسک معتقدان به تناسخ

^۱ . حتی بعضی معتقدند این گروه مسلمان نبوده‌اند و برای مجادله با مسلمانان از این آیات استفاده کرده‌اند.

^۲ . برای مطالعه بیشتر بنگرید به: رجعت از دیدگاه متکلمان برجسته شیعی و رابطه آن با تناسخ، ص ۲۵۱.

^۳ - نساء ۵۶.

^۴ . شیخ طبرسی، الاحتجاج، تعلیق و ملاحظات سید محمد باقر خراسانی، ۱۰۴/۲؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ۳۸۷/۳ و ۳۹۱/۱۰؛

علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۳۸۵/۴.

- لَّا وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتِ^۱ «کسانی که خداوند آنها را مسخ کرده و از آنها میمون‌ها و خوک‌هایی قرار داده و پرستش بت کرده‌اند». لَّا فَعَلْنَا لَهُمْ كُونًا قَرْدَةً خَاسِئِينَ^۲ «به آنها گفتیم: به صورت بوزینه‌هایی طرد شده درآید!»

از این آیات بر می‌آید که خداوند بعضی از انسان‌ها را به خاطر جنایاتی که مرتکب شده‌اند، به میمون و خوک تبدیل می‌کند.

جواب از آیه ی دوم و سوم

جواب این بحث به بحث مسخ شدن باز می‌گردد. برای وضوح رد این تفکر بحث را ادامه می‌دهیم. همان طور که یادآور شدیم، اساس تناسخ را دو چیز تشکیل می‌دهد:

الف) وجود دو بدن: بدنی که روح و نفس از آن منسلخ شود و بدنی که روح پس از مفارقت، به آن تعلق گیرد. حال این بدن دوم سلول نباتی و نطفه حیوانی باشد، یا جنین انسانی و یا یک حیوان کامل.

ب) واپسگرایی نفس و انحطاط آن از کمال پیشین به درجه پست‌تر.

این مسئله آنگاه که به سلول نباتی یا نطفه حیوانی یا جنین انسانی تعلق گیرد، تحقق پیدا می‌کند.

ولی در مورد مسخ هیچ یک از دو شرط محقق نیست؛ نه از تعدد بدن خبری هست و نه از نزول نفس از کمال خود به مقام پست‌تر. اما تعدد بدن نیست؛ زیرا فرض این است که همان انسان‌های طغیانگر به فرمان خدا به صورت میمون و خوک در آمده‌اند و از انسان به حیوان تبدیل شده‌اند و در واقع، فقط یک بدن است و فقط قیافه تغییر کرده است.

اما مسئله واپسگرایی نفس هم منتفی است؛ زیرا هدف از مسخ شدن آنها این است که ذات اصلی خود را ببینند و این تغییر قیافه برای آنان سخت است؛ چون اگر نفس آنان از مقام انسانی به مرتبه‌ی حیوانی تنزل می‌کرد و درک آنان در حد درک حیوانی می‌بود، مسئله کیفر کردن آنها در واقع از بین رفته است؛ زیرا کیفر در صورتی است که آنان با شعور انسانی و ادراک پیشین خود به ظاهر مسموخ خود نظاره کنند و سخت برنجند. در غیر این صورت، اگر نفس آنان در حد یک نفس حیوانی مانند خوک و میمون تنزل نماید، هرگز با نگاه به ظاهر خود رنج نبرده، بلکه از آن شادمان می‌بودند. قرآن به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید: لَّا فَجَعَلْنَاهَا نَكَالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ^۳ «ما آن را کیفری برای گناهان پیشین آنها [نهی از شکار ماهی از دریا] و گناهان پسین آنها قرار دادیم و عبرتی برای پندگیران».

۱. مائده / ۶۰.

۲. بقره / ۶۵.

۳. آة ۶۶.

به سخن دیگر، واقعیت مسخ این بود که آنان با داشتن مقام انسانیت به شکل میمون در آیند، نه اینکه علاوه بر تغییر صورت ظاهری، انسانیت آنان مسخ و باطل گردد و روح خوکی و میمونی نیز به بدن آنان تعلق گیرد.^۱

یک اشکال دیگر که به این گروه وارد است، آیه شریفه‌ی ذیل است که از زبان ارواحی که از بدن جدا شده‌اند، در همان لحظات نخستین می‌گوید: «لَا رَبُّ ارْجِعُونَ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحاً فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۲ «پروردگارا! مرا به دنیا برگردان! شاید عمل صالحی را که ترک گفتم، انجام دهم. پاسخ می‌دهند: هرگز بازگشتی نیست و پس از مرگ آنان، عالم برزخ است تا روز قیامت.» این آیه نشان می‌دهد که این گروه تناسخیه حتی اگر کمی بر قرآن تسلط داشتند، در این گمراهی و کفر واضح نمی‌افتادند.

تمام اشکالاتی که درباره‌ی تناسخ بودایی و هندویی یاد شد، بر گروه تناسخیه هم وارد است؛ مثل عدم یادآوری جسم قبلی، ازدیاد جمعیت بشر، مرگ‌های غیرطبیعی، عقب‌گرد ممکن نیست و ...

نظر اسلام در مورد گروه تناسخیه

تا به حال با ادله عقلی این نظریه رد شد. حال باید سرگذشت گروه تناسخیه را هم دید. مستفاد از روایات این است که این گروه از اسلام واقعی دور شده‌اند و به پی خرافات رفته‌اند. این گروه را کافر خوانده‌اند؛ چون منکر بهشت و جهنم هستند. نه آنچنان که احمد امین مصری ادعا کرده است که این عقیده مورد قبول شیعه است.^۳

روایت اول: هشام بن الحکم می‌گوید که زندیقی از ابا عبد الله (علیه السلام) سؤال کرد که به من خبر بده از تناسخ ارواح. حضرت در جواب او فرمود: چه حاجتی بر حرفشان دارند؟ آنها دین اسلام را کنار گذاشته‌اند. و گمراهی را برای نفسشان زینت داده‌اند و نفسشان را فرستاده‌اند تا در شهوات چرخ بزنند. فکر کرده‌اند آسمان خالی است و فکر می‌کنند که خالق این عالم در مخلوقات است. دلیلشان این است خدا آدم را مثل خودش خلق کرده است. نه بهشتی هست. نه جهنمی و هیچ بر انگیختنی نیست و قیامتی که قبول دارند، تناسخ است که روح از این بدن به بدن دیگری می‌رود. اگر خوب بود، در قالب بهتری به دنیا می‌آید و اگر بد بود، در قالب حیوان بدی می‌آید. نه روزه دارند و نه نمازی و هر شهوتی را بر خودشان حلال می‌دانند؛ مثل ازدواج با خواهر و یا فرزند؛ و میده و خمر و خون را هم می‌خورند. لعنت بر هر امتی که این نظریه را قبول دارد. تورات این گروه را تکذیب کرده است و فرقان این گروه را لعن کرده است. با این حال، فکر می‌کنند که خدایشان از جسمی به جسم دیگر منتقل می‌شود. اگر این طور باشد پس چگونه می‌فهمند کدام خالق است و در مورد ملائکه هم می‌گویند اینها همان انسان‌هایی هستند که از امتحان خارج شده‌اند. این گروه نباید گوشت بخورند؛ چون هر

^۱ علامه مجلسی، بحار الانوار، ۵۸/ ۱۱۳؛ علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۲۱۰/۱.

^۲ مؤمنون/ ۹۹ و ۱۰۰.

^۳ احمد امین مصری، تناسخ، ص ۲۷۷.

حیوانی را از فرزندان انسان می‌دانند که قیافه ی آنها فرق کرده، نمی‌شود که گوشت آنها را خورد، چون ممکن است این حیوان یکی از خویشان آنها باشد.^۱

در روایت دیگر امام هشتم (علیه السلام) در جواب سؤال مأمون فرمود: «مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ يَكْذِبُ بِالْجَنَّةِ وَالنَّارِ».^۲ «هر کس قائل به تناسخ باشد، به خدای بزرگ کفر ورزیده و بهشت و جهنم را انکار کرده است».

از این روایت بر می‌آید تناسخی که این گروه قبول دارند، از نوع تناسخ مطلق و نامحدود است؛ چون ملازمه این نظریه تکذیب بهشت و جهنم است. در حالی که آیات فراوانی در مورد بهشت و جهنم داریم که به علت وضوح و کثرت این آیات از گفتن آنها پرهیز می‌کنیم. به لطف الهی بطلان این نظریه و کافر بودن معتقدان به آن معلوم شد.

^۱ .علامه مجلسی، بحار الأنوار، ۴ / ۳۲۰ و ۳۲۱ .

^۲ . ۳۲۰ / ۴ .

منابع و ماخذ:

نقد فیلم بهار، تابستان، پاییز و زمستان و دوباره بهار؛ برگرفته شده از نقد دکتر حسن بلخاری. (سینما ماوراء ۲۰ خرداد ۱۳۸۶)

بحار الأنوار - العلامة المجلسی، نشر موسسه الوفاء، بیروت، لبنان، ۱۴۰۳

فجر الاسلام Ó احمد امین مصری، قاهره، مکتبه النهضه المصرید، ۱۳۸۰ ق

علی اکبر دهخدا، لغت نامه دهخدا، ناشر دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳

شرح التجرید (تحقیق الأملی) - العلامة الحلی، نشر موسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۷ ق چ ۷

الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه Ó صدر الدین محمد الشیرازی، نشر دار احیاء تراث العربی، بیروت، لبنان، چ ۳، سال ۱۹۸۱ م

الاحتجاج، شیخ طبرسی، (تعليق و ملاحظات سيد محمد باقر خراسانی) ۱۳۸۶، نشر دار النعمان للطباعه و النشر، نجف اشرف

رجعت از دیدگاه متکلمان برجسته ی شیعی و رابطه ی آن با تناسخ، بهمنی اصغر، قم، نشر زایر، ۱۳۸۵

تفسیر کنز الدقایق، محمد قمی، موسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۷

المیزان فی تفسیر القرآن، علامه سید محمد حسین طباطبایی، موسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۲

أوائل المقالات، الشيخ المفید (تحقیق ابراهیم انصاری زنجانی) دار المفید، بیروت، ۱۴۱۴، چ ۲

شرح حکمه الاشراق

اسرار الحکم